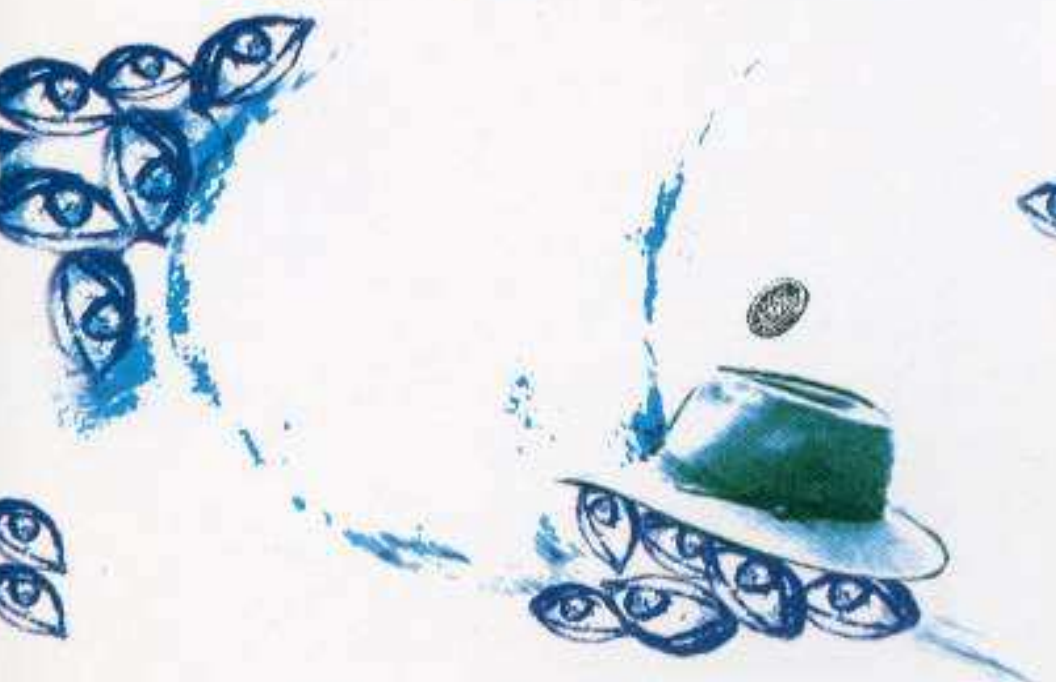


وهم

بزرگ:

« من زیر نظرم ! »



میم . استانی بوبین  
برگردان : دقه‌له لایا

این کتاب ترجمه ای است از داستاگ های اینترنتی کوتاه که نام کتاب، یکی از داستاگهای نویسنده است و بوسیله مترجم انتخاب شده.



<b>The Grand Illusion:</b>	<b>وهم بزرگ:</b>
<i>“I am in control!”</i>	«من زیر نظرم!»



M. Stanley Bubien

Translator: Leila Sadeghi

مارک استانلی بوبین  
برگردان: لیلا صادقی

بوبین، مارک استانلی، ۱۹۶۵-

Bubien, M. Stanley

The grand illusion: I am in control!

وهم بزرگ: من زیر نظرم! / مارک استانلی بوبین؛

برگردان لیلا صادقی. — تهران: آوام سرا، ۱۳۸۱.

۷۹ ص. — (ادبیات داستانی؛ ۶۰. داستان کوتاه)

ISBN 964-94056-1-5: ۶۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

انگلیسی - فارسی.

این کتاب ترجمه ای است از داستانک های اینترنتی کوتاه از

"www.Story Bytes.com"

سایت

الف. صادقی، لیلا، ۱۳۵۶ - ، مترجم. ب.

عنوان. ج. عنوان: من زیر نظرم!

۸۱۸/۵۴

ps۳۵۵۳/۲و۹

و۷۴۵ب

۱۳۸۱

This is a Persian translation of some Very Short Fiction; and the name is chosen from one of his stories by the translator.



نشر آوام سرا:

تهران، میدان گلها، خ کاج جنوبی، نیش فکوری، شماره ۲۱۴، تلفن: ۸۰۲۵۸۴۰

داستانک های چند کلمه ای

م. استانی بوبین

وهم بزرگ: «من زیر نظرم!»

برگردان: لیلا صادقی

طرح جلد: جاوید رضانی

چاپ: نخست ۱۳۸۱

شمارگان ۲۰۰۰

بهاء: ۶۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

## پیشگفتاری برگرفته از سخنان نویسنده

داستانک‌ها بر چند گونه تقسیم می‌شوند. برخی آنیت حوادث را در بر دارند - تصویری غیر معمول از چیزی بی‌همتا و در عین حال پیش پا افتاده؛ برخی نامانوس، باور نکردنی و برخی کاملاً معقول و روشن. برخی بر اساس حوادثی واقعی و برخی کاملاً ساختگی و تخیلی.

این داستانک‌ها قطعه‌ای از زندگی و لحظه‌ای زود گذر را تجربه می‌کنند، لحظه‌ای که اهمیتی الهام بخش و رازگشا دارد. این گونه لحظه‌ها برای همه اتفاق می‌افتد و داستانک‌های این مجموعه کوشیده است که این «گذارلحظات» را نشان دهد. این نوع نوشتن، به منظور ارائه درونمایه‌ای فلسفی، پشت این داستانک‌ها شکل گرفته، چرا که تقریباً گفتن تمام داستان در دو کلمه غیر ممکن به نظر می‌رسد، لیک شدنی است که به داستانی در دو کلمه اشاره کرد! چنانکه نطفه داستانی در دو کلمه بسته شود و پرورش آن بر عهده خواننده گذاشته شود. این همان ابتکاری است که این داستانک‌ها و امثال آن بکار می‌گیرند.

این نویسنده پس از تمام کردن رمان «باد بیابانی»، به فکر نوشتن اینگونه داستانک‌ها می‌افتد و چنان شیفته این نوع ادبی می‌شود که می‌گوید: دیگر هرگز سراغ رمان نویسی نمی‌روم. او می‌گوید: آرزویش نوشتن کوتاه‌ترین داستان‌هایی بوده که به دست انسان نوشته شود. چنانکه می‌بینید این داستان‌ها در کلمه کوتاه و در معنی بلندند. نویسنده قصد دارد با داستان‌هایش گفت و گو کند و می‌گوید: اگر نتوانم، دیگر به نوشتن آن‌ها ادامه نمی‌دهم.

اهمیتی ندارد که هنر در چه قالب و نوعی ارائه شود، باید حسی باشد که بر «بیننده - مخاطب» تأثیر بگذارد، و نویسنده با طنز گفتار، ایجاز نوشتار و هنجار شکنی در دستور زبان، این داستانک‌های

گذار را بر ذهن خواننده تقدیم می کند، و از خواننده انتظار می رود که با اندکی تأمل و ذهنی باز به خواندن این داستانک ها بپردازد.

لیلا صادقی

براساس گفته‌های نویسنده با مترجم

۱۳۸۰

داستان دو.

**An Unreliable Tale of the Man Who  
Examined Life  
(Told Upon Considering His Happy Family,  
His Good Job, His Nice House...)**

"Why? Dear God, why?"

گزارشی غیر موثق از مردی که  
زندگی را تجربه کرد،  
(چنانکه نقل کرده اند از خانواده سر زنده اش، کار ارزنده  
اش، خانه زیبنده اش و ...)

«آخه چرا؟ خدا جون، چطور ممکنه؟!»

داستان سه.

### **Coffee Break, April 1992**

Worker 1: "What're you watchin'?"

Worker 2: "The Riots. People looting. Shooting at each other. They're burning everything."

Worker 1: "Wow." (Pauses.) "How'd things ever get so bad?"

Worker 2: "Don't know." (Looks at watch.)  
"Gotta get back to work."



## وقت استراحت، آوریل ۱۹۹۲

کارگر ۱: «به چی نگاه می کنی؟»

کارگر ۲: «به شورشیا. بردن. کشتن. سوزوندن. همه چیزو. همدیگه رو.

همه چیزو.»

کارگر ۱: «جدا!» (مکث) «بس اوضاع پسه؟»

کارگر ۲: «ندونیم بهتره.» (با نگاهی به ساعت.) «برگردیم سر کارمون.»

داستان چهار

## Death of a Duck Hunter

"Duck!"

"Where?"

مرگ<sup>۱</sup> شکارچی اردک

دک! دک! اردک!

کو! کجا؟

## داستان پنج.

**Dwelling in this House**

**O**ptimist: (Standing and singing.) "The joy!"

Pessimist: (Sitting, crying.) "The pain!"

Realist: (Kneeling and sighing.) "This too must pass."

## اقامت در این خانه

خوش بین: (ایستاده و آواز خوان.)

«حظ کردم!»

بدبین: (نشسته و گریان.) «عجب مصیبتی!»

واقع بین: (زانو زده و آه کشان.) «اینم می گذره.»

## داستان شش.

**Friend or Foe?**

"Beer?" I grimaced, "I don't like beer."  
 "Then here," my companion poured, "have some Tequila  
 instead!"

## دوست یا دشمن؟

«آبجو؟» به تظاهر می گویم: «منکه آبجو دوست ندارم.»  
 «اما حالا،» هم بیاله ام می ریزد: «عوضش کمی تکیلا<sup>۱</sup> بزن.»

---

<sup>۱</sup> نوعی شراب مکزیکی قوی (با کرمی مخمر ساز در آن)

داستان هفت.

### **From the Old School**

"You're a teacher?" she asked. "What kind of students do you have?"

"Smart ones," I answered with a smile.

"Uh... I mean what nationality."

"Mostly Hispanic. Mexican Americans, you know? I actually had to speak Spanish to get my job."

"Oh!"

"Some African Americans."

"Mmm..."

"One American Indian."

"Ah..."

"And a number of Asian Americans."

"Yes, but don't you teach any real Americans?"

## درباره مدرسه قدیمی

می پرسد: «شما معلمید؟ چطور شاگردایی دارید؟»  
 با لبخند پاسخ می دهم: «باهوشند.»  
 «اوه... منظورم اینه که از چه ملیتی هستند؟»  
 «بیشتر اسپانیایی پرتغالی اند. یعنی مکزیکی/امریکایی، می دونید؟ من  
 برای پیدا کردن این کارم واقعاً مجبور بودم بتونم اسپانیولی صحبت کنم.»  
 «جداً!»  
 «بعضی هاشون آفریقایی آمریکایی هستند.»  
 «م م م...»  
 «یکی هم آمریکایی هندی.»  
 «آه...»  
 «و عده ای هم آسیایی آمریکایی.»  
 «بله، پس با این حساب شما شاگردای آمریکایی اصیل ندارید؟»

داستان هشت.

**Machismo: The Bare Essence  
or  
He Throws Like a Girl, But...**

I got my wife pregnant, and nine months later I  
caused her to go into labor.

جاهل مآبی: سادگی اصل است  
یا  
او مثل یک دختر از پا افتاد، اما...

من زمو حامله کردم، و نه ماه بعد دوباره به کار گرفتمش.

داستان نه.

**I'll See You in Hell!**

**And next thing I know, there he is!**

دیدار به جهنم!

و یک چیز دیگر، او هم آنجاست!



داستان ده.

**Look. Listen. Kneel. Pray.**

"Honey! C'mon, hurry up! The commercial's almost over."

نگاه کن. گوش کن. زانو بزن. دعا کن.

«عزیزم! بدو، عجله کن! تبلیغات تموم شد،  
تقریباً.»

## داستان یازده.

**His Daily Grind**

I really hate my job!  
I'm quitting!  
Tomorrow.

## سایش روزانه

من واقعاً از کارم متنفرم!  
می خواهم از دستش خلاص بشوم!  
فردا.

داستان دوازده.

**Mortality Part I - The  
Curse**

"I want more life..."

بخش اول متوفیات -  
مصیبت

«زندگی بیشتری می خواهم...»

داستان سیزده.

**Mortality Part II – The  
Blessing**

"I am so tired..."

بخش دوم متوفیات -  
موهبت

«خیلی خسته ام...»

داستان چهارده.

**Number 6 Logs onto  
the Net**

"I'm not a free man, I'm a number."

شماره ۶ در شبکه  
ثبت می شود

«من شهروندی منفرد نیستم، من یک شماره ام.»

داستان پانزده.

## When Life Gives You Lemons...

"Man, I hate lemonade!"

وقتی که زندگی یک عالمه لیمو ترش به تو می بخشد...

«مرد، من از لیموناد بیزارم!»

داستان شانزده.

**Pat Buchanan Plays Terminator  
at the Border**

"Get out!"

پت بوچنان در حاشیه فیلم ترمیناتور (پایان دهنده)  
بازی می کند

«برو گم شو بیرون!»

داستان هفده.

**The Great Equalizer**  
**A Story of Clenched Fists Raised**  
**Skyward**

**B**lack Power!...

Red Power!...

White Power!...

Green power.



عدالت بزرگ،

داستانی از مشت های گره کرده که به آسمان سر  
کشیدند

قدرت سیاه!...

قدرت سرخ!...

قدرت سفید!...

قدرت سبز.

داستان هجده.

## Responsibility American Style

"Mistakes were definitely made..."

مسئولیت پذیری  
از نوع آمریکایی

«اشتباه که گناه نیست...»

داستان نوزده.

## Soul Searching – The Basics

"I'm basically good," Kilcher quoted.  
"I'm basically evil," countered Cobain.  
"I am," Dylan determined, "basically both."

### تعمق در اساساًها

«من اساساً فرشته ام»، کیلچر نقل کرد.  
«من اساساً شیطانم»، کوباین در پاسخ گفت.  
«من در اساس»، دیلن مصمم گفت، «هر دو هستیم.»

## داستان بیست.

**The Styles They Play**

Alanis: "I don't care whatcha think---I'm alternative."

Shannon: "Dude." (Pauses.) "My band?" (Pauses.) "Alternative." (Pauses.) "Fully."

Courtney: "Yeah. We're #\*\$!&@% alternative! What's it #\*\$!&@% to yah?"

Scott: "We sound different! We're alternative!"

Eddie: (Stares.) (Frowns.) (Looks down.) (Stares.)

Les: "Yep. Sure. Alternative. Uh huh."

Michael: "We've always been an alternative. No autographs, please."

Kurt:

Henry: (Grits Teeth. Grabs Mike. Yells.) "ALTER...NATIVE!"

Flea: "Alternative. The greatest, spiritual, universal thing in the world."

## سبک بازی

آلانیس: « به چیزی اهمیت نمی دم - من بدلم.»

شانون: «مردک.» «مکث.» «ریانم؟» «مکث.» «بدل.» «مکث.»  
«کاملاً.»

کورتی: «آره. ما بدل #\*!\$#@% هستیم. این ها %  
#\*!\$#@% چی اند؟!»

اسکات: « ما فرق داریم! ما بدلیم!»

ادی: (خیره.) (اخمو.) (نگاهی تحقیر آمیز.) (خیره.)

لز: «بهله. مطمئناً بدل. آهان.»

مایکل: «ما همیشه خدش بدل بودیم. هوی، حرفمو رونویسی  
نکون، لفظاً.»

کورت:

هانری: (دندانش را به هم می ساید. به مایک چنگ می زند. داد می کشد.) «ب... دل! می خوای ملیت رو تبدیل کنی!»

فلی: «تبدیل الملل. بزرگ ترین، روحانی ترین، همه گیرترین امر در جهان همین تبدیل و اصلاح ملیت است.»

## داستان بیست و یک.

**Talking Bull to the  
Proud Sire**

"What a stud!" he bellowed. "If I ever yield offspring, I think I'll have a cow."

Todd Hoffmann & M. Stanley Bubien

## سخن گاو نر با اعلیٰ حضرت مغرور

نعره ای می کشد: «عاجب مارد حاشری!»  
«اگر ما نیز می توانستیم اولادی داشته باشیم، ماده گاوی اختیار می کردیم.»

تود توفمن و میم. استانلی بوبین



داستان بیست و دو.

## **The Alcoholic Speaks**

"I'm not an alcoholic!"

سخنان مرد الکلی

«من الکلی نیستم.»

داستان بیست و سه.

## The Bad Idea

"Hey! That's a good idea! Let's copy it!"

عقیده بد

«هی! اون عقیده خوبییه! بذار برای خودمون برش داریم!»

داستان بیست و چهار.

**The Clone Clings to  
His Fantasy**

"I've gotta be me..."

نسخه بدل و همش را  
در آغوش گرفته است

«من می خوام خودمو داشته باشم.»

## داستان بیست و پنج.

**The Cost of Fame**

I'm famous. People recognize me. Some call my  
 name. Others give me things. TV stations film  
 me. I attend gatherings thrown in my honor.  
 All from fifteen years living on the street.

## بهای شهرت

من مشهورم. مردم می شناسندم. اسمم را بعضی ها صدا می زنند.  
 کسانی هم به من چیزهایی می دهند. از من مرکز تلویزیونی فیلم برداری  
 می کند. در میان جمعی که برای بزرگداشتم گرد هم می آیند، حاضر شده  
 ام، در تمام مدت پانزده سال زندگی ام در خیابان.

داستان بیست و شش.

**The Counterrevolutionary  
Saves a Nation  
"Unite!"**

"Why?"

آن ضد انقلابی ملتی را

نجات می دهد

«یکی شوید!»

«چرا؟»

داستان بیست و هفت.

**The Dying Gasp of the Man  
Who Almost had it All**

"I... want... it... all..."

نفس های بریده مرد در حال جان کندن  
کسی که تقریباً همه چیز را داشت

«من... می خوام... اونو... همه چیز رو...»

داستان بیست و هشت.

## **The Dream Team, Summer 1996. A Requiem**

Fair? Who in the hell cares about fair? We kicked ass.  
Isn't that all that matters?

رویای جمعی، تابستان ۱۹۹۶.  
مجلس آموزش خواهی

عدالت؟ چه کسی در دوزخ به عدالت توجهی می کند؟ می گویند به  
فلانمان. مگر همه موضوع همین نیست؟

داستان بیست و نه.

## The Failure of Reincarnation

Krishna: "I'm sorry, sir, but---as they say---that's life. We do not offer a satisfaction guarantee."

### قصور تناسخ

کریشنا: «متأسفم، جناب، اما۔ چنانکه می گویند۔ زندگی همین است. ما ضمانت ارضا کننده ای عرضه نمی کنیم.»



داستان سی.

**The Final Battle, Part I**  
**The Half-Deaf King Negotiating at the Table**

"Eh? Peas? Ach! Never!"

نبرد آخر، قسمت اول  
 پادشاه نیمه کر، مذاکره می کند  
 بر سر میز

اوه؟ آشتی و رشته؟ آه! اصلاً!

---

<sup>۱</sup> . این کلمه در تلفظ peas است که جمع نخود است و با peace به معنی صلح ابهام دارد، و به منظور ارزش گذاری برگردان آن، سعی در بومی کردن آن شده است.

داستان سی و یک.

### All the President's Men

"Yes sir. You're absolutely right once again sir."

همه اطرافیان رئیس جمهور

«بله عالی جناب! این بار هم کاملاً حق با شماست.»

## داستان سی و دو.

**The Half-Truth**

"The world is full of complete idiots, and I sure  
as hell ain't one of 'em!"

## نیمی از حقیقت

«زمین پر است از آدم‌های از بیخ نفهم، و مطمئنم که در دوزخ یکی از  
آنها هم نیست.»

داستان سی و سه •

**The Gravestone Over the  
Last Tree on Earth**  
Simple economics

سنگ گوری بر  
آخرین درخت روی زمین

اقتصاد آسان

داستان سی و چهار.

## **The Great Depression**

Life. It keeps going, and going, and going...

افسردگی ابدی

زندگی. همینطور ادامه دارد، و ادامه دارد، و ادامه... .

داستان سی و پنج.

**Pure Reflex**

"I love you too."

واکنش ناب

«من هم دوستت دارم.»

داستان سی و شش.

**Amendment I: Freedom Of Speech  
(And All the Rights  
and Privileges Thereof)**

"Hey! You there! Stop! Listen! No, Wait... Listen..."

اصلاحات اول: آزادی بیان  
(با همه حقوق و امتیازات متعلق به آن)

«هی! تویی که اونجایی! وایسا! گوش بده! نه، صبر کن... گوش

بده...»

داستان سی و هفت.

**The Hopeless Prophet's  
Gravestone**

The end is here.

سنگ گور ناامید کننده  
پیامبر

پایان اینجاست.



داستان سی و ہشت.

## The Impossible

"Let me give you my unbiased opinion here..."

غیر ممکن

«بذار حالا عقیدہ بی غرضم رو بہت بگم...»

داستان سی و نه.

**The Last Temptation  
of Christ**

"Save yourself!"

آخرین وسوسه

مسیح

«خودتو نجات بده!»

داستان چهل.

**The Line Ultimately  
Drawn  
A Requiem for Free Speech**

"I find this somewhat..." he paused, finger to lips,  
"Disturbing. Yes! Disturbing. And, frankly, I'm  
offended."

خطی کشیده شده  
در نهایت  
ختمی است برای آزادی بیان

«چیزی فهمیده ام...» مکث کرد، انگشت بر لب، «نگران کننده است.  
بله! نگران کننده. و رک و پوست کنده بگم، من تخطی کردم.»

داستان چهل و یک.

## **The Madman and Me**

"I am not mad!"

مرد دیوانه و من

«من دیوانه نیستم!»

داستان چهل و دو.

**The Man Who Cried  
I Am**

The Four Corners echoed and shook, "Be...  
quiet!"

مردی که فریاد زد:  
من هستم

پژواک صدایش چهار گوشه زمین را لرزاند: «هیس!»

داستان چهل و سه.

**The Man Who Won  
the World**

I came.

I saw.

I conquered.

I died.

مردی که تسخیر کرد

جهان را

من آمدم.

من دیدم.

من فتح کردم.

مردم.

## داستان چهل و چهار.

**The Unforgiven**

"I can forgive, but I'll never---ever!---forget."

## نا بخشوده

«می تونم ببخشم، اما به هیچ وجه، اصلاً فراموش نمی کنم.»



داستان چهل و پنج.

## **The Paradox of Humanity**

Jesus wept

ضد بشریت

عیسی گریست

داستان چهل و شش.

**The Most Hateful Words Ever  
Heard in this Room**

"I feel so much hate in this room!"

منفور ترین کلمه ای که تا به حال  
در این اتاق شنیده شده است

«توی این اتاق چنان نفرتی به من دست داد که!»

داستان چهل و هفت.

## The Working Mother Finds Success

She lifted her favorite photograph from the desk.  
Trembling, she hugged it. "I'm sorry," she  
whispered

مادر در حال کار کردن  
موفق می شود

عکس مورد علاقه اش را از روی میز تحریر  
برداشت. لرزان، به سینه اش فشرد و زمزمه کرد: «متأسفم».

## داستان چهل و هشت.

**The Answer of Theodicy**

"If God exists," the philosopher questioned, "why do bad things happen to good people?"  
 Eyes clouded, Joshua stooped and wrote on the ground.  
 "Why do good people do bad things?" he answered.

## پاسخ اعتقاد به عدالت خدایی

«آگه خدا هست» فیلسوف می پرسد، «پس چرا برای مردم خوب  
 اتفاقای بد می افته؟»  
 نگاه ها گرفته و تاریک، یوشع بن نون تعظیم کرده و بر زمین می  
 نویسد: «چرا مردم خوب کارای بد می کنند؟»

## داستان چهل و نه.

**Apocalyptic Prophecy**

Prophet: "I predict..."

Crowd: "Yes? Yes?"

Prophet: "Change."

Crowd: (Rising.) "Kill him!"

## پیشگویی رستاخیزی

پیامبر: «پیشگویی می کنم...»

جمعیت: «بله؟ چی؟»

پیامبر: «تغییری را.»

جمعیت: (برمی خیزند.) «بکشیدش.»

## داستان پنجاه.

**Breaking the Law**

I remember the first time I went over a hundred miles an hour in my car. Man! It felt like I was flying! Well, maybe that's because I drove off that cliff.

•

## قانون شکنی

اولین باری را یادم می آید که در عرض یک ساعت هزاران میل با ماشینم سرعت گرفتم. هی پسر! انگار پرواز می کردم! خُب، شاید دلیلش این بود که از آن صخره پرتاپ شدم.

## داستان پنجاه و یک.

**Clueless**

"I'm pregnant!" my girlfriend announced.  
 "Oh my God," I flopped onto the couch. "Life is over."

## بی سر نخ

«من حامله شدم!» دوست دخترم خبرم می کند.  
 «خدای من،» تلپ روی تخت افتادم.  
 «همه چی تموم شد.»

داستان پنجاه و دو.

## Collateral Damage

"Tell my family that I love them dearly..."

تضمین خسارت

«به خانواده ام بگو که عاشقانه دوستشون دارم...»



داستان پنجاه و سه.

## **Cybernetics 101**

### **Implementing Life in Intelligent Forms**

#### **Lesson One**

```
Line 1: If (there-are-waves) then  
Line 2:     Go_Surfing();  
Line 3: else  
Line 4:     Wait_for_Waves();  
Line 5: goto line 1;
```

Note: Developers may choose substitute activities (e.g. skiing, star gazing, hiking, etc.) in lines one through four based upon geographic location or personality configuration.

فرمانش شناسی<sup>۱</sup> ۱۰۱  
 تکمیل حیات به شکلی زیرکانه  
 درس اول

خط ۱: اگر (امواجی - وجود - داشته باشد) پس

خط ۲: برو - موج سواری ( )؛

خط ۳: و گرنه

خط ۴: در انتظار - امواج - باش ( )؛

خط ۵: برو به خط ۱؛

نکته: طرفداران توسعه و عمران احتمالاً فعالیت های دیگری را جایگزین می کنند (به عنوان مثال اسکی، ستاره بینی، کوه نوردی و غیره). خطوط یک تا چهار بر اساس منطقه جغرافیایی یا نوع شخصیت ها فرق می کند.

---

<sup>۱</sup> مقایسه بین دستگاه عصبی با دستگاه مکانیکی

داستان پنجاه و چهار.

## **Just Like Falling in Love All Over Again**

"Congratulations. It's a girl!"

همه آن ماجرا، درست مثل دوباره گرفتار عشق شدن بود

«تبریک می‌گم. دختره!»

## داستان پنجاه و پنج.

### Litany of Life

...I can change. I can change. I can change. I can  
change. I can change. I can change. I can change.  
I can change. I can change. I can change. I can...

### مناجات زندگی

تغییر می دهم من تغییر می دهم من تغییر می دهم من  
تغییر می دهم من تغییر می دهم  
من تغییر می دهم من تغییر می دهم من تغییر می دهم  
من تغییر می دهم  
... من تغییر

## داستان پنجاه و پنج.

**A Night in Heaven**

"I'm bored," Michael yawned as he glanced at his watch, calculating the years.

"Me too," Gabe agreed. "But you must consider the alternative."

In unison, both bowed their heads and peered below.

## شبی در بهشت

«خسته ام،» میکائیل خمیازه می کشد، چنانکه به ساعتش نگاهی می اندازد، سال ها را می شمارد.

«منم همینطور،» جبرئیل هم موافق است. «اما باید یک بدل پیدا کنی.»  
متفقاً هر دو سرهایشان را خم می کنند و با دقت به پایین نگاه می کنند.

داستان پنجاه و شش.

**The Life and Times of the Laziest Man Who  
Ever Lived**

" "

روز و روزگار تنبل ترین مردی که تا به حال زنده بوده  
است

« »

داستان پنجاه و هفت.

**The Conflict Between Sides  
or  
Like a Broken Record**

**SIDE A:** I will avenge thee, father (skip).  
I will avenge thee, father (skip).  
I will avenge thee, father (skip).  
I will avenge thee, father...

(Thirty to fifty years later, flip record.)

**SIDE B:** I will avenge thee, father (skip).  
I will avenge thee, father (skip).  
I will avenge thee, father (skip).  
I will avenge thee, father...

(Thirty to fifty years later, flip record...)

## برخورد دو طرف یا تمایل به ضبط کردن<sup>۱</sup>

طرف الف: انتقامتو می گیرم، پدر (پرش).  
 انتقامتو می گیرم، پدر (پرش).  
 انتقامتو می گیرم، پدر (پرش).  
 انتقامتو می گیرم، پدر...  
 (۳۰-۵۰ سال دیگر، نوار برمی گردد آنطرف.)  
 طرف ب: انتقامتو می گیرم، پدر (پرش).  
 انتقامتو می گیرم، پدر (پرش).  
 انتقامتو می گیرم، پدر (پرش).  
 انتقامتو می گیرم، پدر...  
 (۳۰-۵۰ سال دیگر، نوار برمی گردد آنطرف...)

---

<sup>۱</sup> ایهام: پیشی گرفتن، سابقه، و نیز دستگاه ضبط.



داستان پنجاه و هشت.

**Then Your Face Will Surely Show It**

آن وقت حتماً چهره ات نشان می دهد این را

## داستان پنجاه و نه •

### **Parting Shot**

I had an argument with a friend. My last words were  
precise.

"I'm right!" I said. "Life's meaningless and there is no  
God."

To prove it, I got out the gun, put it to my head and  
pulled the trigger. My mind exploded.

Something still bothers me, though... Just can't help  
wondering about it...

If I was right, how can I be writing this?

## نیش آخر

با دوستی استدلال می کردم. کلمه های آخر دقیق بود.  
 گفتم: «حق با منه! زندگی بی معنی و هیچ خدایی وجود ندارد.»  
 برای اثبات، ششولم را در آوردم، آن را طرف سرم نشانه گرفتم و  
 ماشه را کشیدم. مغزم منفجر شد.  
 هنوز چیزی آزارم می دهد، با این وجود ... فقط نمی توانم تعجب  
 نکنم از اینکه ...  
 اگر حق با من بود، چطور این را توانستم بنویسم؟

داستان شصت.

## Ode to the Story Byte

Pen to paper, I scribbled furiously.

Plot. Character. Theme.

Like stories of times past, told from *Job*, through  
*A Midsummer Night's Dream*, to *Crime and  
Punishment*?

Conflict. Dialog. Narrative.

Or like stories of our times, told in convenience  
stores, fast-food joints, electronic mail?

Crisis. Climax. Denouement.

To create thought, feeling, experience---  
humanity? Or, like a victim of my age, to simply  
run out of--

## غزلی برای این داستان<sup>۱</sup>

قلم بر کاغذ، با برافروختگی شتاب زده می نویسم.

طرح و توطئه. شخصیت. موضوع.

شبیه داستان های دیروزی، سفارشی نوشته شده، از «رویای نیمه تابستان» گرفته تا «جنایت و مکافات»؟  
کشمکش. دیالوگ. روایت.

یا شبیه داستان های زمان ما، نوشته شده در فروشگاههای  
راحت، پاتق های غذای حاضری  
بوسیله نامه های الکترونیکی؟

بحران. اوج. پایان بندی.

برای ایجاد تفکر، احساس، تجربه - انسانی؟ یا شبیه کسی که  
قربانی عمرش می شود که به سادگی خالی است از -

---

<sup>۱</sup> story byte نام سایتی که این داستان ها در آن قرار دارد.

منتشر شده از همین قلم:

ضمیر چهارم شخص مفرد (رمان)، هامون  
 وقتم کن که بگذرم (داستان کوتاه)، نیلوفر  
 آگه اون لیلاست، پس من کی ام؟! (داستان کوتاه)، آوامسرا

منتشر نشده:

داستان هایی بر عکس (داستان کوتاه)، آوامسرا

برگردان:

وهم بزرگ: «من زیر نظرم!»، آوامسرا

**The first:**

# The Grand Illusion:

I am

*in* control!

M. Stanley Buben

Translator: Leila Sadeghi